

# روشنفکران سنتی، روشنفکران شبه مدرن و مقوله توسعه

محسن قانع بصیری

مقاله‌ای که در زیر مطالعه می‌فرمائید واپسین بخش مقاله‌ای است که در شماره گذشته این ماهنامه، زیر عنوان «انسان ایرانی؛ سنت و نوزائی» چاپ شد. محور آن مقاله بررسی این پرسش بنیادین بود که آیا سنت‌ها، در هر حال و هر شرایطی با توسعه و مدرنیته در تضاد و تعارضند؟ در ذیل همین پرسش این پرسش هم مطرح شد که چگونه امکان دارد «انسان ایرانی» واقعیت و ماهیت سنت‌های جامعه خویش را به درستی شناسایی کند و دریابد چگونه می‌توان از تلفیق سنت‌ها با عناصری که جهان را متحول کرده‌اند، نسخه‌ای ملی برای یک توسعه ملی و پایدار، تهیه کند. نوشتار زیر ادامه کوشش برای یافتن پاسخ این پرسش کلیدی است.

●●●

در بخش اول این مقاله به موضوع سنت‌ها پرداختیم و گفتیم سنت‌ها بسته به نوع نگاه ما به آنها و چگونگی برخورد با هسته و پوسته آنها می‌توانند مداری از خلاقیت تا تکرار سرکوبگرانه را تدارک کنند، لذا این نوع نگاه ما به سنت‌هاست که آن‌ها را به مدار فرهنگ و خلاقیت یا به مدار سیاست و عادات سرکوبگر خلاقیت می‌کشاند.

در سنت‌ها هم هسته‌های جاودان یک قلمرو فرهنگی جای می‌گیرند و هم مجموعه اعمالی که به صورت پوسته، این هسته جاودان را پوشانده‌اند و حاصل عقول هستند که در ازمنه گذشته زائیده شده و به عادات بدل شده‌اند. مشکل جوامعی چون جوامع واقع در قلمرو سنت‌ها آن است که همین پوسته‌های تو در تو سخت شده تبدیل به دکان‌های دو نیش ارتزاق می‌شوند و به سرعت به ابزارهای قدرت بدل گشته و نمی‌گذارند انوار آن هسته‌های جاودان در برخورد با تجربیات و سوژه‌های نوین موجب بروز عقول جدید شوند.

در مقابل، آنچه که امروز چون مجموعه‌ای از سوژه‌های جدید در برابر ما قد علم کرده‌اند و از سوی جهان غرب آمده‌اند، عقول نوینی

هستند که توسط آن حوزه فرهنگی زائیده شده‌اند. امروزه این دو گروه از عقول، یعنی عقول مندرج در سنت‌ها و عقول برآمده از جهان مدرن در کشاکش مدام قرار گرفته‌اند. دلیل آن هم درست است، هیچ عقلی عقل مشابه خود را بر نمی‌تابد. سعدی می‌گوید دو پادشاه در



هم روشنفکران سنتی و هم روشنفکران شبه مدرن ما در نگاه به غرب، چنان اسیر جزم‌اندیشی بوده‌اند که حاصل کارشان به مثابه کار آن شخصی است که خود را در حصار زاندانی می‌کند و کلید گشودن تنها در این زندان را نیز به زباله‌دان می‌افکند!

اقلیمی نگنجند و دو درویش در گلیمی نخسبند. واقعیت آن است که فقدان توانایی، در تحلیل سنت‌ها ما را واداشته است که به جای تقابل هسته جاودان سنت‌های خود با این سوژه‌های مدرن و زایش عقول نوین از نکاح آنان، همان پوسته‌های تو در تو عقول جزم شده ازمنه مختلف خود را در برابر این سوژه‌ها که خود، ماهیت عقول جزوی دارند، قرار داده و طبعاً خود را درگیر با چالش‌هایی کرده‌ایم که ما را به سوی دو سوی رادیکالیسم سنت یا سوژه مدرن کشانده‌اند. چالشی که پیش از آنکه روشی صحیح برای حل این معضل پیدا کند، مدام بر تضادها و جدال‌های موجود افزوده و هر دو

میدان سنت‌ها و مدرنیته را در ابهام قرار داده است.

اکنون لازم است به سوژه‌های مدرن بپردازیم. طبیعی است که این سوژه‌ها حاصل نوع نگاه خاص غرب از بعد از رنسانس هستند، ضمن آنکه انقلاب صنعتی بود که توانست موجب تکثر حیرت‌انگیز این سوژه‌های مدرن شود. بنابراین لازم است نوع نگاه غرب به سوژه‌های مختلف مورد تجزیه تحلیل قرار بگیرد تا بتوانیم به ریشه‌های زایش قدرتی که از بعد از مدرنیته ظهور کرده دست یابیم.

بنابراین هنگامی که در برابر این سؤال قرار می‌گیریم که: آیا نحوه نگرش ما به غرب باید مشابه نحوه نگرش غرب به خودش باشد؟ به معنی آن است که دو دیدگاه سوژه مدرن و روش دستیابی به سوژه مدرن، یعنی خلق آن را به گونه‌ای در مقابل یکدیگر قرار داده‌ایم که مزیت را در همان انتخاب سوژه مدرن پی گرفته‌ایم. بدین معنی که ما حتی روش

دستیابی به سوژه مدرن در غرب را نیز چون یک سوژه مدرن در ذهن خود مطلق کرده‌ایم. در حالی که، اگر غرب توانست به یک میدان از خلاقیت دست یابد برای آن بود که توانست از طریق نقد اسطوره (که برای اولین بار توسط افلاطون انجام شد) به آن هسته جاودان دست یابد و از تقابل این هسته با تجربیات زندگیست بود که توانست به یک مکاتیسیم زاینده دست یابد. اما ما چه کردیم؟ ما به جای آنکه چنین میدانی از نقادی را بیفزاییم خود را در چالش میان نوع نگاه عقلایی زائیده شده از این روش در غرب با پوسته‌های جزم عقلانی سنت‌هایمان گرفتار کردیم. نتیجه به راستی تراژیک بود.

چراکه در فضائی رادیکال گرفتار آمدیم که نه سنت‌ها قابل تحلیل شدند و نه مدرنیته. به عبارت دیگر، به جای پدیدار شدن یک نظام تحلیلی انتقادی برای زایش عقول جدید، در فضائی رادیکال گرفتار شدیم. فضائی که در یک‌سویش گروهی غرب را جهنمی و در سوی دیگرش گروهی دیگر غرب را بهشتی توصیف کردند. در چنین فضائی آنچه اتفاق افتاد به راستی دردناک بود. بدین معنی که جامعه‌ای که از کمبود نیروهای انسانی فعال در رنج بود همان نیروهای موجود نیز اثر یکدیگر را در فضای این جدال کور خنثی کردند و آن دسته از اندیشمندانی که توانائی نقادی و زایش اندیشه داشته به سرعت به حاشیه فعالیت‌های اجتماعی کشانده شدند.

به تقدیر آنچه که در چنین فضائی رخ داد ظهور دو نگاه متعارض با یکدیگر بود. ما در مقاله اول به موضوع سنت‌ها پرداختیم. در این مقاله بحث خود را از طریق مطرح کردن این سؤال آغاز می‌کنیم که آیا نحوه نگرش ما به غرب باید مشابه نگرش غرب به خودش باشد؟ آیا این نوع نگرش از غرب خواهد گذاشت ما به درستی وی را شناسائی کنیم؟ ضمن آن‌که آنچه که در اینجا به آن «غرب» اطلاق می‌شود و اهمیت دارد، عبارت از نیرویی است که همان غرب به دست آورده است، یا بهتر بگوییم؛ نیرویی است که توانسته است غرب را در جهان به عنوان یک عامل مقتدر مطرح کند.

پیش از هر چیز باید اذعان کنیم که اشتباه بزرگی که تاکنون مانع شده ما غرب را به میدان یک شناسایی نقادانه و خلاق وارد کنیم، در کوشش برای دستیابی به نگاهی مشابه آنچه غرب نسبت به خود داشته، مربوط است. علت نیز روشن است، هر حوزه فرهنگی در نسبتی که

میان تاریخ، آرمان‌ها و سوزده‌های شناخت خود با رویدادهای مختلف برقرار می‌کند، نوعی روش نقد ویژه برای شناخت و زایش قدرت از آن رویدادها برای خود خلق خواهد کرد. این روند را «روش برخورد خلاق با رویدادها و پدیدارها» نام می‌نهیم. بنابراین آنچه که مهم است دستیابی به روشی است که بتواند دو اصل مهم زیر را در خود داشته باشد. این دو اصل عبارتند از:

**روشنفکران سنتی ما، تا  
زمان اولین شکست  
ایران از روسیه، به قدرت  
جدیدی که از رنسانس  
برخاسته بود،  
توجهی نداشتند**

۱- باید حداکثر عوامل مؤثر در ایجاد شناخت حضور داشته باشند. یعنی مقولاتی چون: تجربیات و آرمان‌های حوزه مشتاق به شناخت، به همراه تجربیات کسب شده دیگر، در یک میدان نقادی حضور یابند.

۲- میان شناسنده و پدیدار قابل شناخت نسبتی مبتنی بر تحلیل انتقادی - که آشکارکننده نیروی نهفته در آن مجموعه است - برقرار شود. چراکه تنها این نوع رابطه است که می‌تواند ما را به قدرت مدرن، در نسبتی که با ما برقرار می‌کند، نزدیک سازد و در عین حال منجر به

ایجاد نیروی تصحیح مداوم حرکات ما نسبت به آن پدیدار قابل شناخت شود.

پس اگر بخواهیم تمامی میدان‌های درونی زاینده شناخت و معرفت خود را کنار بگذاریم و تنها به همان عقل تحلیلی ساخته شده در غرب، برای تبیین قدرت آن بسنده کنیم، نه تنها رابطه‌ای خلاق با پدیداری چون غرب، مدرنیته و صنعت برقرار نکرده‌ایم، بلکه برعکس، تمامی توان خلاقه خود را که اقتدار نیروی جدید با آن

پیوندی حیاتی دارد، از دست می‌دهیم. بنابراین ناچاریم میان افق رویداد ذهنی خود (همان افقی که تمامی رویدادهای شناختی و آرزویی ما بر روی آن قرار دارد) با جهان خارج یا پدیدارها (و در این مورد غرب) رابطه‌ای مبتنی بر تحلیل انتقادی برقرار سازیم. در غیر این صورت ناچاریم، منطق‌های مربوط به اثر آن پدیده را از اجتماعی که پدیده مزبور در آن حادث شده، اخذ کنیم. بنابراین مادام که رابطه‌ای خلاق با آن پدیده برقرار نکرده‌ایم، امکان انکشاف قدرت از آن پدیده وجود ندارد. حتی اگر بهترین منطق‌های ویژه انکشاف قدرت را نیز از حوزه‌های فرهنگی دیگر وارد کنیم، چنین خواسته‌ای تحقق پیدا نمی‌کند. بنابراین در شرایطی که هنوز منطق‌های ویژه رابطه انسان ایرانی را با پدیدارهای مدرن و مهم‌ترین آنها، یعنی ماشین روشن نکرده‌ایم، دو رویداد کاملاً رادیکال - که امروزه در کشورمان شاهد آن هستیم - ظاهر می‌شوند. اینان عبارتند از:

۱- رابطه تراژیک: یک اصل مهم شناخت‌شناسی می‌گوید: اگر نتوانستی با پدیداری که هنوز به میدان افق رویداد ذهنی است وارد نشده، رابطه انتقادی برقرار کنی، و در عین حال هنوز در میدان جاذبه حیرت‌انگیز آن قرار نگرفته‌ای، به ناچار آن پدیدار در مقابل

INTERNATIONAL COURIER SERVICE

شرکت حمل و نقل بین المللی آرامکس



با پانزده سال سابقه در خنجان  
حمل و نقل بین المللی هوایی در جهان

آرامکس

ARAMEX

It's A Small World

آدرس: خیابان فلسطین، پایین تر از میدان فلسطین، شماره ۱۵۱

تلفن: ۶۴۰۳۹۴۰، ۱۴-۶۴۹۳۹۱۳ فاکس: ۶۴۰۴۳۹۶ صندوق پستی: ۱۱۹۱-۱۴۱۵۵ تهران - ایران

151, Felestin Ave., P.O.Box: 14155 - 1191 Tehran - IRAN, Tel: 6493913-14, 6403940 Fax: 6404396 E.MAIL: ARAMEX @ W W W.DCI. CO.IR

نگاه شناختی تو ظاهر نخواهد شد. به همین دلیل، پدیدار مذکور خارج از اراده تو تغییر شکل داده، تا به شکلی که برای افق رویداد تو قابل شناخت است در آید. مثلاً روشنفکران سنتی جامعه ما از زمان ظاهر شدن اندیشه‌های جدید در رنسانس، تا اولین شکست مهم ما از روسیه، توجهی به قدرت جدید مدرن (پدیدار مدرن) نکردند. علت را البته باید در همین نکته ردیابی کرد. چراکه در این شرایط پدیدار مورد شناخت آنقدر تغییر شکل داد که موجب بروز تراژدی شکست شد. آنگاه بود که آنها پی بردند نیرویی در مقابل‌شان قرار گرفته که تفاوتی ماهوی با نیروهای دیگر دارد. این شوک تراژیک، البته در مورد ما به آگاهی برای کوشش در جهت دستیابی به دستگاه نقد ویژه آن پدیدار نینجامید، بلکه تحقیرشدگی حاصل از مبادله کالا - مواد خام هم به آن اضافه شد (کالا همیشه خود را به صورت «فرمان» به گیرنده تحمیل می‌کند و به همین دلیل علیرغم جاذبه موجود در آن اثرش در اعماق روح انسانی که روش نقادی و مقابله با آن را نیافته است، بروز پدیده تحقیرشدگی است). مجموعه آن تراژدی و این تحقیرشدگی به اندازه کافی نیرو داشتند تا بتوانند روشنفکر سنتی این دیار را به این نتیجه برسانند که غرب یک دیو یا یک شیطان است. چراکه هم باعث ظهور تراژدی می‌شود و هم ما را تحقیر می‌کند (از طریق کالاهایش). این نوع نگرش آن چنان نیرو داشت که نگذارد روشنفکران سنتی جامعه ما به وظیفه اصلی خود که همانا نقادی غرب، و زایش منطق‌های انکشاف قدرت از آن است، بپردازند.

**۲. روشنفکران شبه مدرن:** در مقابل روشنفکر سنتی، به تدریج روشنفکران جدیدی ظاهر شدند که برخلاف روشنفکر سنتی، از طریق مکانیسم تحیر و تقلید به دام این قدرت جدید افتادند. واقعیت آن است که به دلیل فقدان نیروی نقد که باید بسیار پیش از اولین رویارویی‌های مهم در اواخر قرن نوزدهم خلق می‌شد، اختلاف میان دو جامعه مدام زیادتر می‌شد. به همین دلیل اولین برخوردها آن چنان حیرت‌زا شدند که کسی نتوانست برای برقراری یک رابطه متوازن و زاینده اقتدار، ذهن خود را به کار اندازد.

روشنفکران گروه دوم آن چنان به دام حیرت ناشی از استمرار زمان‌های بی‌ارتباطی و

فقدان نیروی تحلیل انتقادی افتادند، که نتوانستند از «سوی مقابل» با نگاهی مستقل، به این پدیدار جدید بنگرند.<sup>(۱)</sup> آنان، بدون آن‌که متوجه باشند، تنها نیروی مستقل و خلاق را که می‌توانست دست به زایش قدرت برای جامعه ما و انسان ایرانی زند، یعنی افق رویداد خود را، به کنار گذارند و به جایش عقل تک ساحتی تولید شده از دستگاه نقادی غرب را پذیرفتند، نتیجه معلوم بود. آنها به جای آن‌که به سراغ آن نیرویی روند که توانسته بود این قدرت را خلق کند (آن نیرو خلاقیت بود که دیگر نمی‌توان آن را وارد کرد، بلکه باید در ارتباط میان پدیدار و افق رویداد خود، آن را به وجود آورد)، به سراغ محصولات آن نیرو، یعنی همان عقول مدرن رفتند و بر این گمان افتادند که آن‌چه موجب بروز اقتدار غرب شده است، این عقول است. در حالی که این عقول خود محصول آن اقتدار بودند.

این گمراهی به نتیجه خطرناکی رسید، نتیجه‌ای که منجر به حذف هویت خلاق انسان ایرانی و در عوض ظهور یک شبه مدرنیته مضحک و مقلد شد. امثال تقی‌زاده آنگاه که می‌گفتند باید عقل غربی را درست و کامل بپذیریم، نظر خود را کامل بیان نکردند. آنها باید چنین ادامه می‌دادند: ما باید تمامی آن دستگاه زاینده خلاقیت انسان ایرانی، یعنی افق رویدادش را حذف کنیم تا بتوانیم مقاومت او را در برابر عقل غربی از بین ببریم. آنها برای آن‌که بتوانند جاذبه‌ای در برابر مقاومت افق رویداد انسان ایرانی از ناپودی به وجود آورند، به جای توسعه سیستم‌های زنده به عنوان یک تقدیر محتوم، تقدیر غرب را نشانند و گفتند: غرب تقدیر محتوم و آینده جهان است. بنابراین باید بسی‌هیچ مقاومتی برتری عقلش را پذیرفت.<sup>(۲)</sup>

خلاصه آن‌که حاصل رویارویی ما با غرب، مقابله دو گروه روشنفکر در فضایی رادیکال شد. از این دو گروه، یکی غرب را شیطانی و زاینده تراژدی می‌دانست و متوجه نبود که خود در بخشی از روند شیطانی و تراژیک شدن غرب، نقش دارد و این اوست که نتوانسته به ارتباط خلاق و نقادانه با غرب دست یابد. در نقطه مقابل این گروه، روشنفکران شبه مدرن پایه عرصه نهادند. آنها غرب را تبدیل به تقدیر و بهشت جهان کرده‌اند. (جالب آن‌که بهشت و

تقدیر متضاد یکدیگر این نکته خود نشانگر آن است که با یک دست جذب می‌کنند و با دست دیگر می‌ترسانند.) آنان همان نوزادان ناقص‌الخلقه روشنفکران سنتی بودند که به جای تقابل با این نیروی مهم و استفاده از نیروی تحلیل انتقادی که ویژگی روشنفکران خلاق است، ترجیح دادند سر خود را چون کبک به زیر برف کنند و بگویند که چنین چیزی وجود ندارد. در حالی که قدرت در کنار گوش‌شان مشغول آرایش نیروهایش، برای نشان دادن وجهه تراژیک خود بود.

آنها به جای آن‌که به تحلیل انتقادی از غرب بپردازند و این نیرو را شناسایی کنند، ثناگوی شاهان قجری شدند که ترجیح می‌دادند درهای رابطه ما با غرب بسته بماند. اما روزی که به دلیل جبر زمانه این درها باز شدند، آنها تازه به این نکته پی بردند که از این بازار به ناچار برپا شده، کودکانی ناقص‌الخلقه به نام روشنفکران شبه مدرن بیرون آمده‌اند.

به همین دلیل لازم است توجه داشته باشیم که ما از آن رو می‌خواهیم مدرنیته و غرب را بشناسیم که در نسبت آنها با خود بر نیروی استقلال و توان همبستگی خود بیفزاییم. از این رو باید از طریق دستگاه تحلیل انتقادی خود به جامعه غرب نگاه کنیم. به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم از همان منطق‌هایی که غرب برای شناخت خود از نظام تحلیل انتقادی خود بیرون کشیده است، استفاده کنیم. آنچه وظیفه ماست، ردیابی آن چنان نظامی از اندیشه‌ورزی است (نظام نقادی) که بتواند غرب را برای ما تبدیل به یک منبع که می‌توانیم از آن به نفع خود اقتدار کسب کنیم، درآورد. در غیر این صورت این مائیم که باید کماکان نقش منبع قدرت را برای غرب بازی کنیم.

به هر تقدیر، لازم است باز هم بر این نکته تأکید کنیم که اگر نگاه ما به غرب مشابه همان نگاهی باشد که غرب به خود می‌کند، یعنی به جای آن‌که سوژه مهم غرب را مستقیماً مورد نقد قرار دهیم، به سراغ منطق‌هایی که غرب برای انکشاف قدرت خود پی ریخته است، برویم، در حقیقت آب به آسیاب قدرت وی ریخته‌ایم. چنین استفاده‌ای نه تنها غرب را قابل شناخت نمی‌کند، بلکه وی را بیشتر در حجاب قرار می‌دهد و در مقابل ما توانایی ایجاد رابطه خلاق و زاینده با او را از دست می‌دهیم. نتیجه

معلم است، در این شرایط ما تبدیل به یک مقلد وابسته می‌شویم. پس تنها راه آن است که ما، خود دست به کار شده و منطق‌های آشکار ساز این قدرت مدرن را در نسبت با هویت مستقل خود از طریق دستگاه تحلیل انتقادی انکشاف کنیم. در این صورت، غرب نه به صورت تقدیر و نه به صورت تراژدی، بلکه به صورت یک منبع زایش قدرت برای ما در می‌آید. همان‌گونه که ما امروزه برای غرب، به عنوان یک منبع زایش قدرت دیده می‌شویم.

### ریشه اصلی قدرت غرب

اکنون زمان آن فرا رسیده است که بار دیگر نگاهی به نسبت ارتباط جامعه ایرانی با مقوله توسعه، مدرنیته و غرب بیندازیم و خود را از شر این فضای رادیکال که تنها می‌تواند ته مانده قدرت ما را نیز به هدر دهد، رها سازیم. خوشبختانه، چند نیروی مهم در این مسیر به ما کمک خواهند کرد:

۱- در صحنه سیاسی: جهان امروز جهانی است که رادیکالیسم در آن جایی ندارد، چرا که رادیکالیسم در نظام جدید، از توان قدرت زایش اندیشه می‌کاهد، شتاب‌گیری پژوهش در سازمان‌های کار، رابطه رادیکال را که رابطه‌ای تحکمی و فرمانی است، به رابطه‌ای اقناعی و معطوف به آگاهی و نقادی تبدیل کرده است. بنابراین فضای رادیکال روز به روز ضعیف‌تر شده و به حاشیه مناسبات جهانی رانده می‌شوند، ضمن آن‌که رادیکالیسم امنیت ملی را نیز در داخل جامعه به خطر می‌اندازد.

۲- در صحنه اقتصادی: در اقتصاد جهان معاصر، موضوع مهم، دستیابی به قدرت اقتصاد توسعه است؛ اقتصادی مسلح به نیروی نقادی و پژوهش. چرا که تنها همین قدرت است که می‌تواند از طریق نیروی زایش اقتدار در خود، حوزه‌های سیاسی جزم شده و رادیکال را به حاشیه براند و فضاهای آزاد بیشتری برای نقادی و زایش قدرت بیافریند. جهان امروز جهانی است که نظام مبادلاتی آن در حال تغییر و تحول است. یعنی نظام مبتنی بر مبادله مواد خام با کالا که برای جهان سوم ساختاری

**اگر نگاه ما به غرب  
مشابه همان نگاهی  
باشد که غرب به  
خود می‌کند، در  
حقیقت آب بسه  
آسیاب قدرت وی  
ریختایم**

بلکه غرض، زایش منطق‌های نوین، یعنی زایش اقتدار از میدان‌های هستی‌شناسانه آنها است.) از این رو می‌توان چنین نتیجه گرفت که بستر لازم برای زایش اندیشمندان از گروه سوم فراهم شده است.

۳- در صحنه فرهنگی: در عرصه فرهنگی نیز موضوع مهم، ایجاد شرایط و بستر لازم برای تربیت انسان مستقل در جهان سوم است. حاصل جدال‌های رادیکال برآمده از دوره اول، چیزی جز وابستگی نبود، چرا که فقدان توان زایش ارزش و قدرت، طبعاً اثری جز وابستگی نخواهد داشت. اما ضرورت حاصل از تحولات گفته شده، و از آن مهم‌تر، بستری که شرایط جهان و انقلاب برای زایش نیروی مستقل فراهم کرده‌اند، مسئولیت ما را در تعریف فرهنگ مبتنی بر زایش فرد مستقل دو چندان می‌کند؛ فردی که برخلاف فرد قبلی ارزش و شخصیت خود را در ارتباط با کار و توان زایش مستقل

تحقیق‌کننده و مبتنی بر وابستگی بوجود آورده بود، دیگر امکان تداوم ندارد و به جایش نظام‌های مبادلات کالایی، ماشین (نظم کار) و دانش جایگزین می‌شود. به همین دلیل، مفهوم توسعه ناموزون و ناپایدار که در دوره اقتصاد مبتنی بر مبادله مواد خام - کالا حاکم بود به مفهوم توسعه موزون و پایدار (در دوره دوم مبادلاتی)، تبدیل می‌شود. بنابراین هر حوزه فرهنگی باید بتواند از طریق نقد سنت‌های خود و واقعیت‌های حاکم بر جهان، به نیروی ویژه اقتصاد توسعه خود دست یابد. (توجه داشته باشید غرض از نقادی سنت‌ها، ایرادگیری از آنها نیست،

## فراموش نکنید

سومین کتاب لوازم و تجهیزات

پزشکی و بیمارستانی در

خرداد ماه سال ۸۰ همزمان با

هفتمین نمایشگاه بین‌المللی

IRAN Med منتشر می‌شود.

برای سفارش صفحه مخصوص با نامبر

۸۸۳۲۳۶۱ تماس حاصل نمایید.

خود تعریف می‌کند، مصرف از مقام و ثروت دیگران نه تنها حاصلی جز فروپاشی شخصیت با توان رقابت و مشتاق نداشت و ندارد، بلکه موجب تحقیر بسیاری از اشکال مختلف کارهای یدی نیز شده و می‌شود. ضمن آن که اقتصاد مواد خامی تعادل میان نیروی زایش و مصرف ما را برهم زده بود و هنوز هم بر هم می‌زند. این اقتصاد، دیگر نمی‌تواند حلال مشکلات فعلی جامعه ما شود و بهای اشتباهات حاصل از آن رادیکالیسم را بپردازد.

برای آن که نشان دهیم که تحلیل مدرنیته و قدرت جدید آنگاه برای ما موفقیت‌آمیز خواهد بود که بتوانیم خود به‌طور مستقل با آن رابطه برقرار کنیم، کفایت به دو نوع نظام آموزشی اشاره کنیم. این دو نظام عبارتند از نظام آموزشی مدرسی یا آسکولاستیک و نظام آموزشی خلاق. مشخصات این دو نظام را به اختصار ذکر می‌کنیم:

۱- نظام آموزشی مدرسی یا آسکولاستیک: این نظام دو رکن دارد و برخلاف نظام آموزشی خلاق که سه رکنی است، نظام ناقصی تعریف می‌شود. در این نظام تنها استاد و شاگرد حضور دارند و از رکن سوم که سوز مطالعه اصلی است خبری نیست. برای مثال در چنین نظامی، «جاذبه» به عنوان یک سوز مطالعه حضور ندارد. بلکه نظریه‌ای که درباره جاذبه گفته شده و استاد در مقام ناقل آن حضور دارد، آموزش داده می‌شود. اصولاً هرگاه رابطه شما با پدیداری از طریق نظریه‌ای که درباره آن پدیدار گفته می‌شود برقرار گردد، طبعاً شما آن پدیدار را تنها از چارچوب همان نظریه نگاه خواهید کرد. به همین دلیل کسی که در این نظام پرورش یافته باشد در مقابله با پدیدار اصلی (یا زمانی که مجبور شد با پدیدار مزبور مواجه شود) حکم صادر می‌کند. و کسی که درباره پدیداری حکمی صادر می‌کند، در حقیقت فعالیتش در ارتباط با آن پدیدار به پایان می‌رسد. از این رو او نمی‌تواند محقق محسوب شود. او پدیدار را به سرعت به دو میدان درست و نادرست برده، یا قبول و یا نفی می‌کند. او خود را در مقام قاضی قرار می‌دهد، نه در مقام

محقق. چنین نگاهی طبعاً فضایی رادیکال می‌آفریند.

۲- نظام آموزشی خلاق: گفتیم کسی که در نظام مدرسی تربیت شده باشد، تنها می‌تواند دست به تحلیل استدلالی بزند، او توانایی تحلیل انتقادی را ندارد. در مقابل کسی که مستقیماً با پدیدار اصلی رابطه برقرار کند، نیازمند به تحلیل انتقادی است و کسی که مسلح به تحلیل انتقادی است می‌تواند پدیدارها را به دو بخش شناخته شده و ناشناخته تبدیل کند. زوجی که تفاوتی ماهوی با زوج درست و نادرست دارد، بنابراین کسی که با پدیدار اصلی رابطه برقرار می‌سازد می‌تواند پدیدار را به دو بخش شناخته و ناشناخته تبدیل کند. از این رو در این شرایط، کار او با پدیدار شروع می‌شود و به همین دلیل می‌توان او را پژوهش‌گر تلقی کرد. نظام آموزش خلاق به همین دلیل دارای سه رکن است که عبارتند از: شاگرد، استاد و سوز مطالعه. در این حال نقش استاد آنگاه موفقیت‌آمیز توصیف می‌شود که بتواند میان شاگرد، خود و سوز مطالعه رابطه‌ای مبتنی بر تحلیل انتقادی برقرار کند. استاد نظریات و آراء گذشتگان را نیز تنها در همین بستر به تحلیل انتقادی می‌کشد و آموزش خود را ادامه می‌دهد. به همین دلیل در این شرایط، آموزش نوعی روند پژوهش محسوب می‌شود.

اکنون می‌توان نتیجه گرفت که جهان با توسعه‌ی کند، و به خصوص کشور ما، در هنگام مواجهه با غرب از آن رو نتوانست دست به زایش اندیشمند زند که نظام‌های آموزشی و روشنفکری آن به سرعت مدرسی شدند. به همین دلیل، این رابطه بیشتر به زایش نوعی خاص از روشنفکران انجامید که می‌توان آنها را مهندس نامید. مهندسان کسانی هستند که توانایی استفاده از منطق‌ها و کاربردها را دارند و این تنها نتیجه مثبتی است که می‌توان برای این نوع تلاقی در نظر گرفت. به هر تقدیر ما نه تنها دارای یک نظام مدرسی سنتی بودیم، بلکه پس از مواجهه با جهان مدرن نیز صاحب یک نظام ایستای مدرسی شبه مدرن شدیم. نظامی که به دلیل اقتصاد مواد خامی حتی نتوانست

نقش خود را از طریق تحلیل استدلالی تا سرحد یک مهندس بازی کند.

در نهایت اگر بخواهیم یک نتیجه مهم را از این مقاله استخراج کنیم، چیزی جز گفته زیر نخواهد بود. ریشه اصلی قدرت غرب آن است که می‌تواند از طریق دو مقوله «نهادسازی» و «پژوهش یا نقد رویدادها» از هر سوزهای برای خود اقتدار استخراج کند. بنابراین اگر ما بخواهیم همان منطق‌های برآمده از نظام‌های نقادی غرب را مقلدانه به کار بگیریم، نه تنها اسیر جریان تکراری حاصل از کاربرد تحلیل استدلالی خواهیم شد، بلکه خود به عنوان ابزار زایش قدرت برای غرب در می‌آییم. بنابراین اگر هم در پی تقلید هستیم، همان به که بتوانیم از طریق تحلیل انتقادی سه رکن سنت‌ها، عقول فعلی و تجربیات خود، به نهادها و نیروی پژوهشی ویژه خود دست یابیم. همان‌گونه که غرب به ما به عنوان یک منبع زایش قدرت برای خود می‌نگرد، ما نیز باید به آن چنین بنگریم. در این صورت ما نیز باید منطق‌های ویژه زایش اقتدار برای خود را انکشاف کنیم. با منطق‌های برآمده از آن سو نه تنها چنین نخواهد شد، بلکه برعکس آن، تقسیم قدرتی را هم که امروزه از طریق مصرف دلارهای نفتی در خود پدید آورده‌ایم، به سرعت باد از دست خواهیم داد.

جهان آینده جهان مقابله از روبروست، جهانی است که در آن حس تحقیرشدگی و تحقیرکنندگی حاصل مقابله نابرابر از بالا به پایین و معکوس آن جز توقف توسعه نتیجه‌ای دیگر در بر نخواهد داشت، جهانی است که اقتدار اندیشه را به طور مستقیم تجربه خواهد کرد. در چنین جهانی جانی برای رادیکالیسم وجود ندارد.



۱- سه نوع نگاه داریم، نگاه از بالا به پایین که نگاه فرمانی و تحکمی است، دوم، نگاه از پایین به بالا که نگاه تسلیمی و تحقیری است و سوم نگاه از مقابل که نگاه دوسویه و انتقادی یا زاینده است.

۲- عبارت مناسب‌تر این است که بگوییم: آنها تقدیر توسعه را به تقدیر غرب تبدیل کردند.